

## ارباب زنان

بخشی از کتاب «چیزی برای از دست‌دادن نداریم مگر ترس‌هایمان»<sup>1</sup>

مصاحبه‌ی فیونا جفریس<sup>2</sup> با سیلویا فدریچی<sup>3</sup>.

مترجم: طلّیعه حسینی

فیونا: خانم فدریچی اجازه دهید به الگوی مرکزی آثار و کنش‌های سیاسی‌تان برگردیم: داستان شکار ساحرگان. شما مطالب بسیاری در این باره نوشته‌اید که چگونه خشونت زن‌ستیزانه در پشت داستان شکار ساحرگان فرمی از خشونت سیاسی بود. ما در دوره‌ی کنونی گسترش سرمایه‌داری، شاهد افزایش خشونت افراطی علیه زنان هستیم. هرچند این خشونت سراسر جهان را فراگرفته است اما در مکان‌های به‌خصوصی که اتفاقاً محل استثمار سرمایه‌داری است تمرکز بیشتری یافته است مانند سیوداد خوارس<sup>4</sup> و جمهوری دموکراتیک کنگو<sup>5</sup>. گرچه این خشونت معمولاً با اصطلاحات فرهنگی بسترزدایی‌شده توضیح داده می‌شود اما آثار شما مبتنی بر نقدی سیاسی از این مسئله است. داستان شکار ساحرگان در آغاز دوره‌ی مدرن چه چیزی درباره‌ی ماهیت سیاسی خشونت علیه زنان به ما می‌گوید؟

سیلویا: بله، این مسئله خشونت‌ی سیاسی است. متأسفانه شکار ساحرگان در بخش‌هایی از جهان دوباره شروع شده است. خشونت علیه زنان سیاسی است چرا که همواره در مواردی اعمال می‌شود که از زنان توقع می‌رود عملکرد خاصی داشته باشند یا نقشی به‌خصوص را بازی کنند. این خشونت ابزاری برای تحمیل آن عملکردها به زنان است. حتی امروزه نیز یکی از دلایل اصلی اینکه زنان در معرض خشونت مردان هستند در رابطه با مسئله‌ی کار خانگی، در دسترس بودن برای عمل جنسی یا کل مسئله‌ی وابستگی زن به مرد است. این خشونت سیاسی است چرا که خشونت‌ی است که مرد مجاز به انجام آن است و به نوعی به آن مشروعیت هم بخشیده شده حتی با اینکه امروزه قوانین بیشتری علیه آن وضع شده است. اما در تاریخ سرمایه‌داری خشونت علیه زنان به این دلیل مشروعیت یافته است که به نوعی بخش محوری تنظیم نیروی کار زنان بوده است، شیوه‌ای برای اینکه زنان را وادار به انجام اعمال به‌خصوصی کنند و مجبور کنند تا کار مشخصی انجام دهند، مخصوصاً که این کار دستمزدی هم نداشته باشد. هرچه درآمدی که مردان برای مبادله با زنان، در عوض کار خانگی‌شان، در اختیار داشتند کمتر بوده، بیشتر به خشونت متوسل شدند. در واقع شما می‌توانید به تجاوز هم به همین صورت نگاه کنید، خشونت‌ی که طی آن زنان را وادار می‌کنند تا خدمات جنسی را بدون پرداخت هیچ دستمزدی فراهم کنند. این مسئله سیاسی

<sup>1</sup> Nothing to Lose but our Fears: Fiona Jeffries

<sup>2</sup> Fiona Jeffries

<sup>3</sup> Silvia Federicci

<sup>4</sup> Ciudad Juarez

<sup>5</sup> Democratic Republic of Congo

است زیرا دولت از این نوع خشونت چشم‌پوشی می‌کند، و به نوعی مشروعیت دارد و حتی جزئی از تقسیم‌بندی جنسی و اجتماعی کار و خدمات رایگانی است که مردان در ازای حمایت اقتصادی دریافت می‌کنند. خشونت مکانیسمی است که طی آن عملکرد این رابطه تضمین می‌شود.

فیونا؛ در مواجهه با این که این نوع خشونت در جاهای به‌خصوصی بازگشته است و رشد بالایی هم دارد چه تحلیلی دارید؟ امروزه الگوهای زن‌ستیزی و خشونت منجر به قتل را با عنوان زن‌کشی<sup>6</sup> یا نسل‌کشی جنسیتی شده می‌شناسیم. آیا شیوه‌ی خاصی برای فکرکردن در مورد تعداد بی‌شمار زن‌کشی وجود دارد که بتواند به ما در توضیح این پدیده کمک کند؟ آیا می‌توانیم در چارچوب‌های سیاسی معمول این موضوع را تحلیل کنیم؟

سیلویا؛ من فکر می‌کنم حق با شماست و این خشونت طی بیست سال گذشته ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. آنچه اکنون می‌خواهم نشان دهم ساختار کلی عملکرد روابط جنسیتی در سازمان‌یابی کار و انباشت است. اما فکر می‌کنم در سال‌های اخیر شاهد رشد تصاعدی خشونت هستیم. نه فقط به لحاظ کمی، بلکه حتی فکر می‌کنم شواهدی وجود دارد که اشکال خشونت علیه زنان نیز متنوع‌تر شده است. خشونت در دو یا سه دهه‌ی گذشته رشد کرده است و معتقدم چندین دلیل برای این موضوع وجود دارد.

یکی از دلایل این است که تعداد بیشتری از زنان در برابر فرمان تأمین خدمات رایگان برای مردان مقاومت می‌کنند. زنان از راه گسترش حیطه‌های خودمختاری و استقلالشان توانسته‌اند در برابر وابستگی به مردان مقاومت کنند. اگر شما شغل دومی اختیار کنید، از حجم کارتان در منزل می‌کاهید. تصمیم می‌گیرید ازدواج نکنید. فقط روابط موقت با مردان برقرار کنید، به تنهایی صاحب فرزند شوید و حتی با زنان دیگر وارد رابطه شوید. قطعاً سرمایه‌گذاری احساسی‌ای که زنان برای مردان و کارهای خانه انجام می‌دادند به شکل چشمگیری تقلیل یافته است و این موضوع خشم زیادی را برانگیخته و البته بعد دیگری از این مسئله نیز ترس مردان از رقابت با زنان برای به دست آوردن شغل است چرا که زنان دستمزد کمتری دارند. اساساً مردان می‌بینند که زنان از کنترلشان خارج می‌شوند.

فکر می‌کنم بعد دیگری از این خشونت هم وجود دارد که بسیار مهم است. می‌توان این خشونت را به عنوان پاسخی به تعدیل ساختاری و حمله‌ی اقتصادی به دستمزد مردان که در سه دهه‌ی گذشته در همه جای دنیا صورت گرفته است و نیز حمله‌ی سرمایه‌داری به امرار معاش مردم فهمید. یکی از پاسخ‌ها استفاده از نه تنها کار زنان بلکه حتی بدن‌هایشان به عنوان راهی برای مبادله است، بنابراین اگرچه مردانی که دستمزد کافی ندارند نمی‌توانند تشکیل خانواده دهند اما هنوز قادرند از کار زنان و بدن‌هایشان به عنوان راهی برای مبادله استفاده کنند. مثلاً این موضوع را می‌توانیم در برخی از اشکال مختلف

---

<sup>6</sup> femicide

تن‌فروشی که در این بستر ظهور کرده است ببینیم. اما این موضوع خودش سطح تازه‌ای از خشونت را ایجاد می‌کند و مصداق همان خشونت است که مردان اغلب به آن متوسل می‌شدند تا زنان را وادار به کار خانگی کنند.

ما همچنین این مسئله را در قتل‌های جهیزیه هم می‌بینیم که در آن‌ها مردی همسرش را می‌کشد تا بتواند دوباره ازدواج کرده و جهیزیه به دست آورد. در نتیجه این مدل قتل‌ها به خصوص بین مردان طبقه‌ی متوسط پایین بسیار شایع است. آن‌ها همسرانشان را به مثابه راهی برای انباشت شخصی می‌بینند. یا شکار ساحرگان را که اکنون در بعضی مناطق آفریقا رخ می‌دهد در نظر آورید. در بسیاری موارد انگیزه‌ی شکار ساحرگان همین موردی است که اشاره شد. فهم این مسئله اهمیت زیادی دارد. رهبران و چهره‌های قدرتمند محلی در همدستی با شرکت‌های خارجی سعی در فروش زمین‌های اشتراکی جهت سرمایه‌گذاری‌های معدن و موارد مشابه دارند. آن‌ها برای ایجاد شکاف در دل اجتماع و مصادره‌ی زمین‌های مردم از اتهام جادوگری استفاده می‌کنند. اما علاوه بر آن، بخشی از شکار ساحرگان نیز به دست افراد همان اجتماع و یا مردان خویشاوند قربانی انجام می‌شود. زنان متهم [به ساحرگی] عمدتاً پیرزنانی هستند که تنها زندگی می‌کنند و به قطعه زمین‌شان سفت چسبیده‌اند و نمی‌خواهند از آن دست بکشند، یا به نسل بعدی واگذار کنند. آن‌ها در مظان اتهام هستند و این مسئله در نواحی بسیاری رواج دارد. در تانزانیا تخمین زده می‌شود که هر سال بیش از هزار پیرزن به همین طریق جانشان را از دست می‌دهند. این موضوع در هند و نپال نیز رخ می‌دهد. هر روز شواهد بیشتری به دست می‌آید که پیرزنانی که زمین بسیار کوچکی دارند یا به زمین‌های اشتراکی دسترسی دارند در معرض اتهام جادوگری قرار دارند و در نتیجه از خانه‌هایشان بیرون رانده می‌شوند یا به قتل می‌رسند.

من این موضوع را جزئی از ارزش‌زدایی کلی از کار زنان می‌دانم. پیرزنی که دیگر بازنمای داری نیست هدف قرار می‌گیرد. او قادر به تأمین نیاز جنسی و نیز فرزندآوری نیست. نمی‌تواند تن‌فروشی کند و به او به چشم یک مانع نگاه می‌شود. حضورش در اجتماع بی‌ارزش تلقی می‌شود و این مسئله امروزه به خاطر مصادیق روابط پولی آشکارتر نیز شده است. این مصادیق که پیشتر در بحث تعدیل ساختاری نیز به آن اشاره کردم تأثیر ویژه‌ای بر زنان و به‌خصوص پیرزنانی گذاشته که درگیر زراعت برای امرار معاش هستند و به شکلی فزاینده نامولد دانسته می‌شوند. زنان هرچه بیشتر و بیشتر ارزش‌زدایی می‌شوند چرا که نه تنها موجب دسترسی به جهان کالا که هر روز گسترده‌تر می‌شود نیستند و بلکه حتی راهگشای مسیری برای رسیدن به جهان روابط پولی که بیشتر و بیشتر بدل به شرطی برای بقا می‌شود نیز نیستند.

من دو انگیزه‌ی بنیادین را در خشونت علیه زنان حاضر می‌بینم که ارتباط تنگاتنگی هم با هم دارند و این که کدام‌یک بر دیگری غلبه کند بسیار بستگی به بسترش دارد. یکی از آن‌ها ارزش‌زدایی از زندگی، کار و بدن‌های زنان در سرمایه‌داری است. این ارزش‌زدایی در انتساب این تقدیر به زنان که کارگران بی‌جیره و مواجب باشند، کارکرد دارد. دومین مورد نیاز به اجبار زنان برای انجام انواع به‌خصوصی از کار است. این مسئله به طور کلی کاری را که از زنان انتظار انجامش می‌رود و نیز ارزش کمی که برای آن کار و همین‌طور زندگی این زنان در نظر گرفته شده است، مطرح می‌کند. من فکر می‌کنم خشونت

علیه زنان سیاسی است چرا که از همان ابتدا حول آن نزاعی در جریان بوده که تا حدودی دولت را وادار کرده است تا رابطه‌اش را با زنان تغییر دهد. جنس زنان این تغییر را تحمیل کرد که به قانون‌گذاری‌های جدیدی انجامید. کل کارزار سازمان ملل متحد به نفع زنان نیز نمونه‌ای از این مسئله است.

فیونا: شما نقش دولت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیلویا: دولت تلاش کرده است تا رابطه‌ی بلاواسطه‌ای با زنان خلق کند. دولت در نظام گذشته رابطه‌ی مستقیمی با زنان نداشت. رابطه‌اش با زنان به واسطه‌ی مردان بود و این رابطه کارکردش را از دست داد چرا که نزاع زنان آن را وارد بحران کرد. بنابراین به تعبیری دولت تلاش کرد تا رابطه‌ی مستقیم‌تری با زنان برقرار کند و این مسئله قطعاً یکی از پیامدهای نزاع‌های زنان بود. در این مورد شکی نیست که زنان خودمختاری بیش‌تری کسب کردند و در این فرآیند به رابطه‌ی بلاواسطه‌تری با سرمایه و دولت رسیدند. امروزه زنان نسبت به زمانی که عمدتاً در خانه کار می‌کردند، به شکلی بلاواسطه‌تر با سرمایه مواجه می‌شوند. در زمان قدیم که عمدتاً مشغول کارهای خانه بودند با سرمایه و دولت به شکلی غیرمستقیم و از رهگذر مردان، دستمزد مردان و نیز تولید نیروی کار مواجه می‌شدند. البته زنان هنوز هم مشغول این کارها هستند. این مسئله ناپدید نشده است و این که چه میزان از پویایی آن کاسته شده محل پرسش است. اما واقعیت این است که زنان بر سر کارهای دستمزدی حاضرند و رابطه‌ی بلاواسطه با دولت و سرمایه دارند که پیش از این نداشتند. همزمان زنان از اساس موضوع اصلی بازتولید نیروی کار هستند، چه در فرمی سوسیالیستی چه در خانه و بدون دستمزد.

بنابراین ابهامی در مورد زنان که ماهرانه این دو نقش [نیروی کار و بازتولیدگر نیروی کار] را بازی می‌کنند وجود دارد. قانون هنوز هم بازتاب این تناقض است. این مسئله را در حملات دامنه‌دار و سبعانه‌ی قانون علیه زنان، در کاستن از حق زنان بر کنترل بدن‌هایشان که منجر به آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر خشونت مردانه شده است و از همه مهم‌تر ساخت شرایط اقتصادی‌ای که جان زنان را مدام در معرض خطر قرار می‌دهد می‌بینیم، مثلاً قوانین مهاجرتی که جان زنان را به شکل فزاینده‌ای به خطر می‌اندازد. چرا که در میان تمام خطراتی که مهاجرین با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، زنان با خطر حمله به بدنشان نیز مواجهند. مسئله تنها تجاوز نیست. بلکه حمله‌ای همه‌جانبه به زنان است.

فیونا: و جنگ؟ شما راجع به ویرانی ناشی از نظامی‌گری و «مداخلات بشردوستانه» در مورد زنان به خصوص در آفریقا بسیار نوشته‌اید. در همین ارتباط از ریاکاری سازمان ملل در ادعایش مبنی بر ایستادگی برای حقوق زنان آن هم در شرایطی که مداخلات نظامی را تأیید می‌کند بسیار انتقاد کرده‌اید. این مسائل چگونه به تعریف شما از رابطه‌ی متغیر میان زنان و دولت تحت نظام نئولیبرالیستی مربوط می‌شود.

سیلویا: جنگ نیز حمله‌ای به زنان است. ما سازمان ملل را داریم که از یکسو مدعی حقوق زنان است در حالی که از سوی دیگر جنگ‌ها را یکی پس از دیگری تحریم می‌کند، آن هم در شرایطی که به خوبی می‌داند در جنگ‌های امروزی زنان و

کودکان اولین افرادی هستند که کشته می‌شوند. خبر جدیدی نیست که در زمان جنگ ویتنام ۸۰ درصد کسانی که کشته شدند شهروندان عادی بودند که آسیب‌پذیرترینشان هم زنان و کودکان بودند. به نظر می‌رسد نهادهایی مانند سازمان ملل متحد تا زمانی مروج حقوق زنان هستند که این حقوق در فرم‌های جدید کار، که سرمایه می‌خواهد به زنان معرفی کند، کارکرد داشته باشند و اکنون دولت-چه محلی چه بین‌المللی- به دلیل بحران حاصل از تسلط مردان بر زنان، بحران دستمزد مردان و نیز بحران رابطه‌ی مردانه با زنان، باید خود زمام امور را در دست بگیرد: نگهبان تغییر کرده است. دولت در این فرآیند تغییر نگهبان، نقشی را بر عهده می‌گیرد که پیش از این مرد عهده‌دارش بود چرا که مرد به شکل رو به گسترشی شغلش را از دست داده و از اجتماع نیز به خاطر مهاجرت غیب شده است و همینطور جایگاه مردانه به دلیل صنعتی شدن به خطر افتاده است و جایگاه اجتماعی‌ای که مردان داشتند از طرق گوناگون آماج حملات قرار گرفته است. اکنون دولت مجموعه‌ای از قوانین مکمل وضع کرده و دست به ابتکاراتی مانند اعطای تسهیلات جزئی زده است تا رسماً کنترل مستقیم اوضاع را در دست بگیرد. در نتیجه مسئولیت‌های به مراتب کمتر و تسلط به مراتب مستقیم‌تری دارد .